



پیغام عشق

قسمت چهارصد و نود و نهم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۷ گنج حضور، بخش دوم

اندر افتد گاو، با جوعُ البَقْر
تا به شب آن را چرد او سر به سر

-مولوی مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۵۹

جوعُ البَقْر: از بیماری‌های معده است که مبتلای بدان هرچه می‌خورد سیر نمی‌شود، از آنرو که گاو بدان مرض بسیار مبتلا می‌شود این بیماری به جوعُ البَقْر موسوم شده است. در اینجا منظور گرسنگی سخت است.

گاو، با گرسنگی شدید، یعنی انسان با من‌ذهنی سیری‌ناپذیرش، به جان آن علفزار می‌افتد و تا شب، تا آن‌جا که زور و قدرت فکری دارد، سرتاسر آن را می‌چرد و همه چیز را می‌خورد.

باز زَفْتُ و فربه و لَمْتَرُ شُود
آن تنش از پیه و قوَّت پُر شُود

-مولوی مثنوی، دفتر. پنجم، بیت ۲۸۶۰
-لمتر: چاق، فربه
-پیه: چربی

دوباره چاق و بزرگ می شود و من ذهنی اش پر از چربی و قوَّت می گردد یعنی براساس زیاد شدن همانیدگی ها،
حس قوَّت و قدرت می کند.

باز شب اندر تب افتد از فزع
تا شود لاغر ز خوف منتجع

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۱
فزع: ترس و بیم
منتجع: چراگاه

دوباره شب از ترس این که آیا فردا علفزاری می یابد یا نه، دچار تب و لرز می شود به طوری که از ترس نیافتن چراگاه و علفزار لاغر می گردد.

که چه خواهیم خورد فردا وقتِ خور؟
سالها این است کارِ آن بقر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۲
-بقر: گاو

با خود می اندیشد: فردا که هنگام چریدن فرامی رسد چه چیزی خواهیم خورد؟ اگر همانیدگی ها را از دست بدهم و یا نتوانم آن ها را زیاد کنم، چه کاری انجام بدهم؟ سالهاست که کارِ آن گاو، من ذهنی، به همین منوال است.

هیچ نیندیشد که چندین سال من
می خورم زین سبزه زار و زین چمن

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۳

اما آن گاو، من ذهنی، هرگز نمی اندیشد و به خود نمی گوید که من سالهاست که از این سبزه زار و چمنزار
می خورم و چیزی از آن کم نشده است.

هیچ روزی کم نیامد روزی ام
چیست این ترس و غم و دلسوزی ام؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۴

در این مدت چهل، پنجاه سالی که من زندگی کرده‌ام هیچ روزی، رزق من کم نیامده‌است، پس این ترس و غم و درد من از چیست و چه معنی دارد؟ چرا این قدر ناراحتم؟

باز چون شب می شود، آن گاو زفت
می شود لاغر که آوه رزق رفت

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۵
-آوه: دریغا، دردا، واحسرتا

دوباره وقتی که شب فرا می رسد آن گاو چاق و عظیم الجثه، لاغر می شود و با خود می گوید: دریغا که روزی ام
تمام شد و غذا از دستم رفت.

نفس، آن گاوست و آن دشت، این جهان
کو همی لاغر شود از خوفِ نان

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۶

از این بیت به بعد مولانا نتیجهٔ این تمثیل را بازگو می‌کند و می‌گوید: نفس یعنی من‌ذهنی، آن گاو است و آن دشت، این جهان است. من‌ذهنی مرتب از ترسِ از دست دادن و به‌دست نیاموردن همانیدگی‌ها و خوشی‌های این جهانی، لاغر می‌شود.

قرآن کریم، سوره معارج - ۷۰-، آیه ۱۹

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»

«هر آینه آدمی را حریص و ناشکیبا آفریده‌اند.»

[ما در اصل حریص و ناشکیبا نیستیم و منظور خداوند این نبوده که ما حریص و ناشکیبا شویم، منتها ما به عنوان زندگی شناسایی نشده و در حرص من‌ذهنی افتاده‌ایم.]

که چه خواهیم خورد مُستقبل؟ عجب
لُوتِ فردا از کجا سازم طلب؟

—مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۷

من ذهنی حریص آدمی که دائماً نگران است با خود می گوید: عجباً در آینده چه خواهیم خورد؟ من غذای فردا را از کجا پیدا کنم؟ وضعیت من در آینده چه می شود؟

سالها خوردی و کم نامد ز خور
ترک مستقبل کن و ماضی نگر

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۸

ای من ذهنی حریص، سالها خوردی و رزق تو کم نیامد، هرچه می خواستی به دست آوردی. فکر فردا را ترک کن و به گذشته نگاه کن.
[اگر این لحظه من ذهنی داشته و نمی توانی مرکزت را عدم کنی و با دید زندگی ببینی، می توانی به گذشته نگاه کرده و بگویی: سالهاست که از نعمت های خداوند استفاده می کنم و گرسنه نمانده ام، چرا این قدر نگرانم و حرص می زنم؟]

لُوت و پُوت خورده را هم یاد آر
منگر اندر غَابِر و کم باش زار

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۸۶۹
-لُوت: طعام، خوردنی
-لُوت و پُوت: انواع خوردنی‌ها
-غَابِر: ماندگار، در این جا به معنی آینده است.

آن غذاهای مختلف و انواع همانیدگی‌ها، که تاکنون با ذهنت خورده‌ای را هم به یاد بیاور. با نگرانی به آینده نگاه نکن و زار و درمانده نباش.
[اگر ما می‌توانستیم فضا را باز کرده و با مرکز عدم بینیم، می‌فهمیدیم که این نگرانی که یکی از خاصیت‌های من‌ذهنی‌ست، چه قدر بیهوده است.]

کاری ز درون جان تو می‌باید
کز عاریه‌ها تو را دری نگشاید

-مولوی، دیوان شمس، رباعی ۷۷۷

هر کاری باید از درون و مرکز تو صورت بگیرد نه از بیرون، چراکه از عاریه‌ها، یعنی از همانیدگی‌ها، در زندگی‌ات دری برای تو گشوده نخواهد شد و آن‌ها به تو زندگی و خوشبختی نخواهند داد.

[به عبارت دیگر، ما یک باشنده خداگونه و امتداد زندگی هستیم و این لحظه زندگی را باید زندگی کنیم. این که یک چیزی را در مرکزمان گذاشته و بخواهیم از آن زندگی، اهمیت و خوشبختی بگیریم و آن را مبنای مقایسه و برتری با دیگران قرار دهیم، این زندگی، نکبت‌بار و اشتباه است. اگر به زندگی زنده شویم، بنابراین بی‌نهایت عمق داشته، چشمه شادی و حیات ابدی هستیم.]

یک چشمه‌ی آب از درون خانه
به زان جویی که آن ز بیرون آید

-مولوی، دیوان شمس، رباعی ۷۷۷

اگر یک چشمه آب درون خانه دلت باشد و بعضی وقت‌ها از آن جا آبی جاری شود، بهتر از جوی آبی است که دائماً از بیرون، یعنی از همانیدگی‌های قرضی و خوشی‌های این جهانی مثل همسر، فرزند، مقام، پول، زیبایی و جوانی بیاید.

حَبِّدَا كَارِيْزِ اَصْلَ چِيْزَهَا
فَارَعْتَ اَرْدَ اَزِيْنَ كَارِيْزَهَا

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۶
-حَبِّدَا: خوشا، زهی
-کاریز: مجرای آب روان در زیر زمین، قنات

خوشا بدان قنات و چشمه‌ای که اصل همه چیزهاست. آن قنات از مرکز عدم، فضای گشوده‌شده و آسمان درون جاری می‌شود و تو را از سایر قنات‌ها و چشمه‌های این جهانی و همانیدگی‌های آفل، بی‌نیاز می‌کند. یعنی وقتی مرکز عدم شده و فضا باز می‌شود، چشمه درون جاری شده، شادی بی‌سبب، حس امنیت، عقل، هدایت، قدرت، پذیرش و مخصوصاً آفرینندگی می‌آید و ما این لحظه آفریننده فرمان شده و دیگر فکرهای گذشته را تکرار نمی‌کنیم.

تو ز صد ینبوع شربت می کشی
هرچه زان صد کم شود، گاهد خوشی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۷
-ینبوع: چشمه

تو از صد چشمه، یعنی از هزاران همانیدگی، آب و شربت می کشی و از آن ها تغذیه می کنی؛ بنابراین هرچه از آن صد چشمه و همانیدگی های آفل کاسته شود، خوشی های تو نیز کم می گردد. تو باید با فضاگشایی و مرکز عدم از چشمه حیات ابدی، چشمه درون، تغذیه کنی.

چون بجوشید از درون، چشمه سنی
ز استراق چشمه‌ها گردی غنی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۸
-سنی: رفیع، بلند مرتبه
-استراق: دزدیدن

اگر در درون تو چشمه‌ای با ارزش و بلند مرتبه بجوشد از دزدیدن سایر چشمه‌ها بی‌نیاز خواهی شد، یعنی اگر با فضاگشایی و مرکز عدم، چشمه عشق، شادی بی‌سبب، عقل، حس امنیت، قدرت و آرامش خدایی در درونت جاری گردد و به آن دسترسی پیدا کنی، در این صورت از قرض گرفتن، شیره کشیدن و تغذیه کردن از چشمه‌های همانیدگی، بی‌نیاز می‌شوی.

قُرَّةُ الْعَيْنِنتِ چو ز آب و گلِ بُود
راتبهٔ این قره دردِ دل بود

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۵۹۹
-قُرَّةُ الْعَيْنِنتِ: نور چشم و محبوب تو
-راتبه: مستمری، مقررری

اما از آن جا که نور چشم و عینک مرکزت از آب و گل همانیدگی است، در این صورت حقوق و مقررری این نور چشم و این عینک، دردهای مرکز همانیده‌ات مثل ترس، خشم، رنجش، کینه، نگرانی، میل به کمیابی و سیر نشدن است.

-با تشکر:
-لیلا



خانم سمیه



خلاصه شرح ابیات مثنوی و غزلیات دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۷ گنج حضور، بخش سوم

قلعه را چون آب آید از برون
در زمان امن باشد بر فزون

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۰

به این مثال روشن که در این بیت آمده خوب توجه کن:
اگر آب از خارج از قلعه به داخل قلعه وارد شود، مسلماً در زمان امن و آرامش آب قلعه افزایش می‌یابد. منظور از قلعه، من ذهنی و چهاربعد (فکری، جسمی، هیجانی و جان حیوانی) ماست. در سنین جوانی قلعه انسان از آب‌های بیرونی، از همانیدگی‌های این جهانی تغذیه می‌کند و تا زمانی که همه چیز خوب بوده، امنیت برقرار است، در کارهایش موفق شده، رشد و پیشرفت می‌کند؛ درحالی که چشمه درونش، فضای گشوده‌شده، خشک می‌شود.

[انسان‌ها دارای یک قلعه جمعی نیز هستند که در آن زندگی می‌کنند، آن قلعه گاهی اوقات به‌طور جمعی، مثلاً در جنگ‌های جهانی به‌خطر می‌افتد و دیگر آن چشمه‌های بیرونی مثلاً، علم ذهنی که از کتاب‌ها گرفته می‌شود کمکی نمی‌کند؛ در این مواقع باید چشمه دانش و دانایی ایزدی با فضاگشایی از درون انسان‌ها بجوشد تا به قلعه جمعی کمک بکند.]

چونکه دشمن گرد آن حلقه کند
تا که اندر خونشان غرقه کند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۱

اما وقتی دشمن که در اینجا نماد خداوند است قلعه من ذهنی انسان را به محاصره درآورد تا اهالی قلعه یعنی همانیدگی‌ها را بیرون کرده همه را از بین ببرد و بکشد.

آب بیرون را ببرند آن سپاه
تا نباشد قلعه را ز آنها پناه

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۲

سپاهیان دشمن قبل از هر چیز جریان آبی را که از بیرون قلعه من ذهنی، از چیزهای این جهانی و همانیدگی‌ها به داخل قلعه جریان یافته است را قطع می‌کنند تا اهالی قلعه در برابر دشمن یعنی خداوند هیچ پشت و پناهی نداشته باشند؛ بنابراین تسلیم شده، فضا را باز کنند و همانیدگی‌ها را بیندازند.

آن زمان یک چاه شوری از درون
به ز صد جیحون شیرین از برون

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۳
-جیحون: رود، رودخانه

در این گیرودار حتی یک چاه آب شور یعنی دریچه‌ای که با فضاگشایی به سوی خدا باز شده، شادی بی‌سبب، خرد و خلاقیت زندگی در درون قلعه، در مرکز انسان از صد رودخانه آب شیرین بیرون قلعه که از همانیدگی‌ها و چیزهای این جهانی می‌آید بهتر است.

قَطْعُ الْأَسْبَابِ وَ لَشْكِرْهَايِ مَرْغٍ
هَمْ چَو دِي آيد بَه قَطْعِ شَاخِ وَ بَرْغِ

-مولوي، مثنوي، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۴

-قَطْعُ الْأَسْبَابِ: صفت مرگ است، از آنرو که مرگ قَطْعِ رَسَنِ آرْزُوها و وابستگی‌های دنیوی آدمی است. پس همانطور که هجوم خزان و زمستان برگ و بار درختان را میخشکاند، سپاه مرگ نیز قاطع برگ و بار وجود آدمی است.

از بین برنده و قطع کننده سبب‌سازی‌ها و عادات من‌ذهنی و سپاهیانِ مرگ مانند زمستان برای بریدن شاخ و برگ درختِ همانیدگی‌های انسان فرا می‌رسند.

[قَطْعُ الْأَسْبَابِ صفت خداوند است، اگر شما به‌جای فضاگشایی و آوردن زندگی به مرکزتان، از سبب‌هایی که ذهن نشان می‌دهد زندگی بخواهید؛ خداوند با قطع کردن و از بین بردن آن سبب‌ها و همانیدگی‌ها نشان می‌دهد که کار شما درست نیست و نباید به‌جای عدم چیزی در مرکزتان قرار دهید.]

اگر نه عشق شمس‌الدین بُدی در روز و شب ما را،
فراغت‌ها کجا بودی ز دام و از سبب ما را؟!

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

خداوندا، اگر هر لحظه برای ما امکان فضاگشایی، عدم کردن مرکز، دسترسی به عشق و یکی بودن با تو و استفاده از خرد و برکات زندگی وجود نداشت ما بیچاره می‌شدیم؛ چراکه با وجود دام من‌ذهنی، پریدن از یک فکر همانیده به یک فکر همانیده دیگر و سبب‌سازی و شرطی‌شدگی‌های ذهن نمی‌توانستیم هیچ آسایش و راحتی در این جهان پیدا کنیم.

بُت شهوت برآوردی، دَمار از ما ز تاب خود،
اگر از تابش عشقش، نبودی تاب و تب، ما را

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۷۱

اگر تابش عشق شمس‌الدین، تابش و گرمی فضای گشوده‌شده و یکی شدن با خدا نبود و ما از روشنایی و گرمای عشق او برخوردار نمی‌شدیم؛ در این صورت بت شهوت من‌ذهنی، بت عشقبازی با چیزهای بیرونی که در مرکزمان است با تابش انرژی مخربش ما را نابود و چهار بعد ما را خراب می‌کرد و دمار از روزگار ما در می‌آورد.

در جهان نبود مددشان از بهار
جز مگر در جان، بهارِ رویِ یار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۵

در آن وقت که لشکر مرگ، لشکر خداوند، به انسان حمله می کند؛ او نمی تواند از بهار بیرونی، از همانیدگی هایی که در مرکز انباشته کرده کمک بگیرد و نجات پیدا کند، مگر کسی که بهار روی معشوق، یعنی خداوند را با فضاگشایی در درون پدید آورده باشد. یعنی تنها بهار یکی شدن با خدا و فضای گشوده شده درون، انسان را نجات می دهد.

زَان، لَقْبُ شَدَّ خَاكُ رَا دَارُ الْغُرُورِ
 كُو كَشَدَّ پَا رَا سِپِسِ يَوْمِ الْعُبُورِ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۶
 -دار الغرور: سرای نیرنگ
 -سپس: عقب
 -یوم العبور: هنگام مرگ

به این دلیل جهان من ذهنی و همانیدگی‌ها را سرای فریب و نیرنگ می‌گویند؛ چراکه وقتی انسان دردمند با وجود نیازش به همانیدگی‌ها روی می‌آورد آن‌ها پای خود را پس می‌کشند و به او در مقابل پنجه‌های مرگ، وقتی به‌عنوان هشیاری در حال عبور از این جهان است هیچ کمکی نمی‌کنند، آن موقع وقتی که ذهن متلاشی شود، انسان می‌فهمد هر چیزی که می‌خواست به آن برسد با او بوده است؛ ولی به‌علت عینک من‌ذهنی و همانیدگی‌ها متوجه این حقیقت نشد.

پیش از آن بر راست و بر چپ می‌دوید
که بچینم درد تو، چیزی نچید

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۷

در حالی که دنیا پیش از مرگ و هجوم سختی به راست و چپ تو می‌دوید و می‌گفت، با چیزهای این جهانی
همانیده شو و آن‌ها را در مرکزت قرار بده و نگران نباش، من در دردها و مشکلات به تو کمک می‌کنم ولی هیچ
درد و رنجی را از دل تو نزدود.

او بگفتی مر تو را وقت غمان
دور از تو رنج و، ده که در میان

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۸

مثلاً شیطان (نیروی درد و همانیدگی این جهان و من ذهنی) به تو می گویند: که هنگام هجوم غم و اندوه، رنج و غم از تو دور باد و اصلاً میان تو و غم به اندازه کوه فاصله باد؛ یعنی اهل دنیا به تو وعده می دهند که نگران مباش! با چیزهای این جهان همانیده شو، هرگاه سپاه غم و رنج به تو حمله کرد از تو دفاع می کنیم!

چون سپاه رنج آمد، بست دم
خود نمی گوید تو را من دیده‌ام

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۰۹

اما همین که سپاه رنج و سختی بر تو هجوم می آورد، وقتی همانیدگی‌ها از بین می روند و نمی توانی از آن‌ها استفاده کنی، دیگر حرفی نمی زند و نمی گوید تو را می شناسم؛ یعنی در مواقع بحرانی چنان خود را به شناختن می زند که گویی تو را هیچ گاه ندیده است.

قرآن کریم، سوره انفال-۸-، آیه ۴۸

«وَإِذْ زَيْنَ لِهْمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ»

شیطان [نیروی همانیدگی‌های این جهان و من‌ذهنی] کردارشان را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز از مردم کسی بر شما پیروز نمی‌شود [با چیزهای این جهان همانیده شوید و حرص داشته باشید] و من پناه شمایم. ولی چون دو فوج روبرو شدند او بازگشت و گفت من از شما بیزارم، که چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا می‌ترسم که او به سختی عقوبت می‌کند.

حق پی شیطان بدین سان زد مثل
که تو را در رزم آرد با حیل

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۰
-حیل: حیل‌ها

خداوند درباره شیطان چنین مثالی زد که شیطان، من‌ذهنی، تو را با حیل‌هایش گرفتار جنگ، همان‌دگی با چیزهای آفل، ستیزه، مقاومت و قضاوت می‌کند.

که تو را یاری دهم، من با توأم
در خطرها پیش تو من می‌دوم

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۱

شیطان، (نیروی همانیدگی‌های این جهانی و من‌ذهنی) می‌گوید: من همراه تو هستم و تو را یاری می‌کنم؛ در مواقع بحرانی، اگر خطری پیش بیاید پیشاپیش تو می‌دوم یعنی خودم را سپر بالای تو می‌کنم.

اسپرت باشم گه تیر خدنگ
مخلص تو باشم اندر وقت تنگ

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۲
-خدنگ: نوعی درخت است که چوب محکم دارد.
-مخلص: گریزگاه، محل خلاصی

وقتی که تیرهای جان ستان خدنگ به سویت پرتاب شود یعنی وقتی به همانیدگی‌هایت تیر قضای الهی بخورد،
آن‌ها فرو بریزند و حس بیچارگی کنی، من دستت را می‌گیرم، سپر تو خواهم شد، جانم را فدای تو می‌کنم و در
تنگناها، گریزگاه تو می‌گردم و تو را از هر مهلکه‌ای می‌رهانم تا تو حالت خوب شود و بهبود پیدا کنی.

چان فدای تو کنم در انتعاش
رستمی، شیری، هلا مردانه باش

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۳
-انتعاش: نکو حال شدن، بهبودی
-هلا: از ادات تنبیه است، هان

برای خوب شدن حال تو جانم را فدایت می‌کنم.
هان ای آدمیزاد: تو با همانیدگی‌هایی که در مرکزت داری مثل رستم بوده، شیردل هستی؛ پس مردانه مقاومت کن.

سوی کفرش آورد زین عشوه‌ها
آن جوالِ خدعه و مکر و دَها

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۴
-عشوه: خودنمایی
-دَها: زیرکی

آن جوال مکر، فریب و زیرکی یعنی شیطان که ما در من ذهنی نوکرش هستیم با چنین حیل‌هایی آدمی را به کفر، همانیده شدن با چیزهای این جهانی و پوشاندن روی خدا می‌کشاند.

-با تشکر:
-سمیه



خانم جیران



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۸۸۷ گنج حضور، بخش چهارم

چون قدم بنهاد، در خندق فتاد
او به قاه قاه خنده لب گشاد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۵

همینکه آدمی راه همانیدگی‌ها را می‌رود و گامی به سوی من‌ذهنی برمی‌دارد، به خندق بلا و دردهای من‌ذهنی می‌افتد، از آن سو شیطان سخت دهان به خنده می‌گشاید و قاه قاه می‌خندد.

هَی، بیا من طمع‌ها دارم ز تو
گویدش: رو رو که بیزارم ز تو

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۶

انسان وقتی به دامِ همانیدگی‌ها می‌افتد، چشم به یاری شیطان می‌دوزد و خطاب به او می‌گوید: ای شیطان بیا که من امیدها به تو بسته‌ام و از تو انتظار کمک دارم. اما شیطان جواب می‌دهد: برو، برو پی کارت که من از تو بیزارم! [برای نجات از درد و خندقِ من‌ذهنی، نمی‌توان از همانیدگی‌ها کمک گرفت].

تو نترسیدی ز عدلِ کردگار
من همی ترسم، دو دست از من بدار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۷

شیطان می‌گوید: ای انسان، تو از عدل الهی نترسیدی و بجای فضاگشایی و خواستن زندگی و شادی بی‌سبب از خداوند و فضای گشوده‌شده، ستیزه و مقاومت کردی و برای زیاد شدن همانیدگی‌ها خوشحال شدی؛ ولی من می‌ترسم دست از سرِ من بردار.

گفت حق: خود او جدا شد از بهی
تو بدین تزویرها هم کی رهی؟

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۸
-بهی: خوبی، نیکی، سعادت، نیکبختی

خداوند به شیطان می گوید: آن شخص فریب خورده به دلیل همانیدگی هایش و عدم فضاگشایی از راه هدایت و فضای یکتایی جدا شد. اما تو نیز با این همه حيله چگونه رهایی خواهی یافت؟

فاعل و مفعول در روز شمار
روسياهاند و حریف سنگسار

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۱۹

در روز قیامت، یعنی این لحظه ابدی، گول‌زننده (شیطان) و گول‌خورده (انسان) هر دو رسوا و روسیاه‌اند و با اتفاقات بد و ریب‌المنون در زندگی‌شان سنگسار خواهند شد. [کسی نمی‌تواند من‌ذهنی داشته باشد، زندگی‌اش را خراب کند و بگوید که شیطان من را گول زده‌است. بنابراین، نگو که من گول خورده‌ام. زیرا مسئولیت کیفیت هشیاری هر شخصی برعهده خودش می‌باشد.]

رَه‌زَدَه و، رَه‌زَن یَقینِ دَرِ حَکَم و داد
دَر چِه بَعَدند و دَر بَسِّ المِهَاد

–مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۰
–رَه‌زَدَه و رَه‌زَن: گمراه و گمراه‌کننده
–بَسِّ المِهَاد: بد جایگاهی است، منظور دوزخ است.

گمراه و گمراه‌کننده یقیناً طبق حکم عدل الهی در چاه دوری از فضای یکتایی و چاه افسانه من‌ذهنی و دردهایش درخواهند افتاد و بد جایگاهی خواهند یافت.

قرآن کریم، سوره بقره-۲-، آیه ۲۰۶

«وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ وَلَبِئْسَ الْمِهَادُ»

و چون به او گویند که از خدا بترس، خودخواهی اش او را به گناه کشاند. جهنم [افسانه من ذهنی]، آن آرامگاه بد، او را بس باشد.

گول را و، غول را کو را فریفت
از خلاص و فوز می باید شکفت

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۱
فوز: رستگاری

آن احمق فریب خورده و آن دیو راهزن (شیطان) هر دو باید اندوهمندانه از نجات و رستگاری چشم بپوشند و نباید منتظر رستگاری و رسیدن به حضور باشند.

هم خر و خرگیر اینجا در گل اند
غافلند اینجا و آنجا آفلند

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۲

در اینجا هم خر در گل همانیدگی گیر می کند و هم خرگیر. بدلیل همانیدگی هایشان، در این جهان غافل و در فضای یکتایی پیش خدا آفل هستند. [هرکسی که باورپرست و دردپرست است، با درد و باور همانیده است، بدلیل آفل بودن باور و درد، او نیز پیش خداوند آفل است.]

جز کسانی را که وا گردند از آن
در بهار فضل آیند از خزان

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۳

مگر کسانی که از همانیدگی ها باز گردند، با فضاگشایی وارد بهار فضل خداوند شوند و در فضای گشوده شده مرکزشان، بهار دانش و بخشش ایزدی را ببینند. و بدانند در من ذهنی، خزان و پژمردگی به آن ها حمله خواهد کرد.

توبه آرند و، خدا توبه پذیر
امر او گیرند و، او نعم الامیر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۴
-نعم الامیر: نکو فرمانرواست

آنان از همانیدگی‌ها، گذاشتن درد و باور در مرکزشان و عمل برحسب آن‌ها، توبه می‌کنند و با فضاگشایی، ذهن
را رها کرده و به فضای یکتایی می‌روند و خدا نیز در هر لحظه توبه آنان را می‌پذیرد. مطیع امر الهی که عشق و
وحدت با زندگی‌ست، می‌شوند که خداوند، بهترین فرمانرواست.

چون بر آرند از پشیمانیِ حنین
عرش لرزد از این المذنبین

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۵
-این المذنبین: ناله‌ی گناه کاران

آنگاه که از شدت پشیمانی ناله سر می‌دهند، عرش، فضایی که ما را محاصره کرده، از تأسف و ناله گناهکاران، انسان‌های همانیده، به لرزه درمی‌آید، به زندگی ارتعاش می‌کند، و تغییر و تبدیل آن‌ها شروع می‌شود.

آن چنان لرزد، که مادر بر وُلد
دستشان گیرد، به بالا می‌گشَد

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۶

[وقتی انسان‌ها از راه همانیدگی‌ها برمی‌گردند و دیگر از آن‌ها زندگی نمی‌خواهند،] عرش، فضای دربرگیرنده ما، چنان بر حال گناهکاران پشیمان می‌لرزد مثل اینکه دل مادر بر فرزندش می‌لرزد. پس عرش دست آنان را می‌گیرد و بسوی بالا، فضای یکتایی، می‌کشد.

کای خداتان واخریده از غرور
نک ریاضِ فضل و، نک ربِ غفور

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۷
-ریاض: بوستان، باغها
-غفور: از صفات خداوند، بسیار آمرزنده

به آنان گوید: ای کسانی که خدا شما را از غرور و فریب من‌ذهنی خریده است، این است بوستانِ فضل و دانش الهی که برای شما مهیا شده است. و این است پروردگارِ بخشنده که توبه شما را پذیرفته است.

بعد ازین تان برگ و رزق جاودان
از هوای حق بود، نه از ناودان
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۸

زین پس ساز و نوا و نعمت و روزی جاودانه شما بدون واسطه و علل و اسباب بیرونی، از عشق خداوند و فضای
گشوده شده درمی رسد نه از ناودان همانیدگی ها و چیزهای این جهانی.

چونکه دریا بر وسایط رشک کرد
تشنه چون ماهی، به ترک مشک کرد
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۶۲۹
-وسایط: وسایل

چون دریا به واسطه ها و اسباب اظهار غیرت کرد همه آنها را از پیش تشنگان برچید. تشنگان مانند ماهی،
مشک را ترک کردند و به دریا پیوستند.

[همان طور که غیرت خداوند اجازه نمی‌دهد کسی به وسیله واسطه‌ها و اسباب ذهنی، وارد دریای یکتایی شود همه آنها را از پیش انسان‌ها برچیده یعنی آن اسباب را برای زنده شدن انسان به خدا بی‌اثر کرده است. آنان نیز مشکِ ذهن را ترک کرده و با عدم کردن مرکز به فضای یکتایی می‌پیوندند.]

هر چه صورت می‌وسیلت سازدش
زان وسیلت بحر، دور اندازدش

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۱۳
-وسیلت: وسیله.

هر انسانی که در ذهن باشد و با ابزار و اسباب ذهنی بخواهد وارد دریای یکتایی شده و به خدا زنده شود، از طریق همان وسیله و ابزار که جسم است، دریای یکتایی طبق قانون غیرت خداوند او را بیرون می‌اندازد.

-با تشکر: جیران



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

